

عالم معاصر، آخوند ملا محمود عراقی (ره)، فرمود: من در اواسط جوانی، در بروجرد در مدرسه شاهزاده، مشغول تحصیل علم بودم. هوای آن شهر معتدل است و در اواسط نوره روز باغات و اراضی آن سبز و خرم می شود و آثار زمستان و برف و سرمای هوا از بدن می رود ولی دو فرسخ از شهر که به سمت اراک برویم بلکه کمتر از دو فرسخ، زمستان غالباً تا اول خرداد ثابت و برقرار است. اواسط فروردین چون هوا را معتدل دیدم و درسها هم به خاطر رسومات نوروز تعطیل بود، با خود گفتم قبر امامزاده سهل بن علی (ع) را که در روستای آستانه است، زیارت کنم. (آستانه از روستاهای کزاز است و کزاز از بخشهای اراک می باشد و این امامزاده در هشت فرسخی بروجرد واقع شده است. جمعی از طلاب هم بعد از اطلاع از قصد من، همراه من شدند و با لباس و کفشی که مناسب هوای بروجرد بود پیاده به روستا آمدیم و تا پانزده گردنه، که تقریباً در یک فرسخی شهر واقع است راه پیمودیم.

در میان گردنه برف دیده می شد، ولی به خاطر آن که در کوهستان تا اواسط تابستان هم برف می ماند، اعتنا نکردیم. وقتی از گردنه بالا رفتیم، صحرا را هم پراز برف دیدیم، ولی چون جاده کوبیده بود و آفتاب می تابید و تارسیدن به مقصد بیش از شش فرسخ باقی نمانده بود، براه خود ادامه دادیم. با خود حساب کردیم که دو فرسخ دیگر در آن روز می رویم و شب را که شب چهارشنبه بود، در یکی از روستاهای بین راه می خوابیم. فقط یک نفر از همراهان از همان جا برگشت. عصر به روستایی رسیدیم و در آن جا توقف کردیم و شب را همان جا خوابیدیم. صبح وقتی برخاستیم، دیدیم برف باریده و راه را بسته و مخفی نموده است. با وجود این وقتی نماز خواندیم و آفتاب طلوع کرد، آماده رفتن شدیم. صاحب منزل مطلع شد و ممانعت نمود و گفت: جاده ای نیست که از آن بروید و این برف تازه، همه راهها را بسته است. گفتم: باکی نیست، ز راه را خوب است و روستاها به یکدیگر متصل هستند و می توانیم راه را پیدا کنیم، لذا اعتنا نکردیم و براه افتادیم. آن روز را هم با سختی تمام رفتیم. عصر وارد روستایی شدیم که از آن جا تا مقصد، تقریباً کمتر از دو فرسخ مسافت بود. شب را در خانه شخصی از خوبان، به نام حاجی مراد خوابیدیم. صبح وقتی برخاستیم هوا به شدت سرد شده و برف هم بیشتر از شب گذشته باریده بود، اما ابری دیده نمی شد. نماز صبح را خواندیم و چون مقصد نزدیک و شب آلوده، شب جمعه و مناسب بازگشت و عبادت بود و در وقت خروج، هدف ما درک زیارت این شب بود، باز براه افتادیم، به این حساب که بین ما و مقصد روستایی است که متعلق به بعضی از بستگان من می باشد، اگر هم نتوانستیم به امامزاده برسیم، می توانیم در آن روستا توقف کنیم و من صله رحیم کنیم. وقتی صاحب منزل قصد ما را فهمید، ما را از حرکت باز داشت و گفت: احتمال از بین رفتن شما وجود دارد، بنابراین جا نزدست بروید. گفتم: از این جا تا روستای بستگان ما مسافت چندانی نیست و بیشتر از یک گردنه فاصله نداریم و هوای آن طرف هم که مثل این طرف نیست، بنابراین فقط یک فرسخ از راه برفی است و در یک فرسخ راه هم ترس از بین رفتن نمی باشد. به هر حال از او اصرار و از ما انکار و بالاخره وقتی اصرار کردن را بی فایده دید، گفت: پس کمی صبر کنید تا برگردم.

۱. بن را گفت و رفت و در اتاق را بست.

وقتی رفت، به یکدگر گفته هم مصلحت در این است که تا زامده برخیزم و بروم، زیرا اگر با آمد باز هم ممانعت می کند، لذا برخاسته هم تا خارج شوم، اما آمد هم در بسته است.

فهمیدیم که آن مرد مؤمن برای آن که از رفتن ما جلوگیری کند، حمله ای بکاربرده و در را بسته است، لذا مجبور شدیم همان جا بنشینیم.

در هم بن لحظات طفلی رام ان اوان د د م که کاسه ای در دست دارد و می خواهد از کوزه ای که آن جا بود، آب ببرد به او گفته م: در را باز کن.

او هم بی خبر از موضوع در را باز کرد.

به سرعت به درون آمد و همراه او راه افتاد.

بعد از آن که از اتاق و حمام، که بالای تلی قرار داشت، خارج شد، صاحب منزل، که برای انداختن برف بالای بام رفته بود، ما را در د و صدا زد: آقا ان عزیز، برو که تلف می شود.

د چاره هر قدر اصرار کړد که حالا کجای رو مې؟ فامده ای نداشت و ما اعتنائې کړد چې .

وقتی اصرار رابی فاهده د، دو د و صد اذ راه بسته و نا پدا است و شروع به نشان دادن مس و نمود که از فلان مکان و فلان طرف برو د و تا جا ی که صد ا ش می رس د، راهنما ی می کرد و ما راه می رفته یم .

مسافتی، که از آن روستا دور شد، راه را که کاملاً بسته بود، یافته و در خود می‌رفته‌ام.

گاه تا کم / اس نه به گودالها / که بف آنها را هموار کرده بود فرو می رفته و گاه می اف

که ، رشته قنات آبی در آن جا بود که برف و بوران اثرچاههای آن را بسته بود و ترس افتادن در آن چاهها را هم داشتیم .

معلاوه آن ک

گاه، بعضی از دفقا حنان در دف فو م رفتند که نم، توانستند خارج بشوند، مگ این که بقه او داد و دودن

با وجود این که در حالت حزن، هم آفتاب دروشت بود، مگر دفت حزن

درد و غم، ناگامی، نا اہلیہ کی گھر پر دستہ و ہوا تار کی شد،

اعضای بدنمان، از وزن بدن بادهای سرد و وجود برف و بوران از کار افتاد، به هم من جهت همگی از زندگی خودناامد

دادش آمدن این حالت ازاد و استفاد کرد و شمر

بعد از مصطفی و آملادگ داعی و دینش و گفتن آنرا از فضل و کمالات خداوند و مسلمانان

که در هر حال و زمانی قدرت اری و کمک ما را دارد، بهتر آن است که به او استغاثه کنی .

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمْ

۱. سخن را از من شنیدند، همگی به گر ۴ افتادند و ضجه زدند و صداها را به واغوثاه وادرکنا ۱ صاحب الزمان،

بند سونامی.

تا که باد، آرام و ابرها پراکنده و آفتاب ظاهر شد.

رفتی این وضع را دیدم بس از حوصله و مسرور ساختم، اما هم بن به اطراف را نگاه نکردم، دادم در چهار طرفه را از کوه و تپه چری مشاهده نمی شود و آن راهی که با دمی رفته ام، مشخص نبود.

و کرس ان که اگر بروم سا مراه را استباه کند و طعمه درند کان سو من ، منم و منم .

در هم آن حال ناگهان دیدم که از طرف مقابل بر بالای بنددی، شخصی پراگنده ظاهر شد و به طرف ما آمد.

همه خوشحال شده و به بند برگشته‌ام. آن همان کرده‌ای است که بن ما و منزل باقی مانده است و آن شخص هم از آن جامی آید.

اَوْبِه طرف ما و ما به

شخصی بود به لباس مردم آن نواحی که ما تصور کردیم از اهالی آن جا است

گفت: راه هم بن است که من امدم و بادست اشاره به آن جا ی که اول د ده شد، نمود و گفت: (ار

بعد از ۱۰۰۰ سال صحبتها از ما گذشت و رفت .

ما هم از محل عبور و جای یای او رفته هم ت

به بعد مدیم، با آن که از زمان دین او و رسدن ما به آن جا، هوا کاملاً صاف و آفتاب نما آن و برف تازه ای غراز برف قبلی بنارده بود و عبور از م آن گردنه هم بدون آن که قدم در برف اثر کند، ممکن نبود.

ضمن آن که از بلندی، تمام آن صحرا نما آن بود، و ما هر چه نگاه کردیم آن شخص را در آن بایان هموار ندیدیم. تمام همراهان از آن موضوع تعجب کردند! هر قدر در اطراف نظر انداختیم که شاید جای پایی پیدا کنیم، دیدیم نشد. حتی از بالای گردنه تا ورود به روستای خودمان که نزد یک به نهم فرسخ بود، همت را بر آن گماشتیم که اثر پایی پیدا کنیم، ولی با کمال تعجب پیدا نکردیم و ندیدیم. پس از ورود به آن روستا پرسیدیم: امروز آن جا و آن طرف گردنه، برف تازه باریده؟ گفتند: نه، بلکه از اول روز تا به حال هوا همه بنطور صاف و آفتاب نما آن بوده است، جز آن که شب گذشته برف کمی بارید. از دیدن آن امور غریب یعنی و آن اجابت و دستگیری بعد از استغاثه ما، برای من و بلکه همه همراهان هیچ شکی در آن که آن شخص، آقا و مولا حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، آن که مأمور خاصی از آن درگاه بوده است، نماند.

کمال الدین ج، ص 110، س 3.